



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دبیرستان (دوره اول متوسطه)
دوره سی و سوم / فروردین ۱۳۹۲ / شماره پیاپی ۲۶۴



GARDENING ۲۵

تالارهای افتخار ۲۶

عمار یاسر ۲۸

آسیاب بادی ۳۰

دروازه‌های مرزی ۳۲

نرمش ذهن ۳۴

بچه پیکان ۳۶

باغ وحش با مليله ۳۸

املت کدو ۴۰

۱۷ - ۲۶

افتراع عیبب ... ۱۷

آزمایشگاه کامیون! ... ۱۸

انتشار بهار ... ۱۹

پسته پیشنهادی برای کتاب ریاضی ... ۲۰

شوقی با جغرافیا ... ۲۱

تقسیم کره نخستین ... ۲۲

ککدان ... ۲۳

فاطرات، راننده سرویس ... ۲۴

۲ بانویی از جنس انتظار

۴ مزاحم تلفن نشویم

۶ دکانی که تخته شد

۹ فضا سازی

۱۰ ایده‌های پویا

۱۲ لحظه‌های شاعرانه

۱۴ روبات‌ها برده‌های عصر مدرن

یادداشت سردبیر زندگی تازه

لحظه تحویل سال برای ما لحظه‌ای شکوهِ است؛ قلبمان تندتر می‌زند. صدای تیک تیک ساعت را واضح‌تر می‌شنویم. ثانیه‌ها ارزش دو چندان پیدا می‌کنند. در آن لحظه به یک اتفاق بزرگ فکر می‌کنیم. فکر می‌کنیم قرار است تا لحظاتی دیگر همه چیز نو شود. کهنگی‌ها، و مشکل‌ها به پایان برسند و ما را رها کنند. شاید این فکر را طبیعت با عوض کردن رنگ، تازه شدن و شادابیش به ما القا می‌کند. ما نیز خود را به طبیعت می‌سپاریم و به خود می‌باوریم همه چیز تمام شده است و زندگی تازه‌ای شروع می‌شود. با خود قول و قرارها می‌گذاریم. هدف‌ها و نقشه‌های جدید برای سال نو

مشخص می‌کنیم. اما واقعاً پس از تحویل سال در دنیای بیرون ذهن ما این اتفاق می‌افتد یا فقط و فقط همه اینها فکرند و تصورات خیال ما هستند؟ هر چه باشد تولد بهار را نمی‌شود منکر شد. دگرگونی طبیعت را نمی‌شود باور نکرد. دوست نوجوان، بهاری دیگر آمده است. برخیز، پنجره‌ها را باز کن. بگذار بوی گل‌ها و شکوفه‌های بهاری در خانه دل و قلبت بیچد، همه جا را پر از هوای بهار کند و جانی دیگر به همه چیز ببخشد. امسال بهار با خود بوی گل یاس آورده است. سالروز تولد دختر پیامبر حضرت فاطمه (س) است. بوی لبخند مادر می‌دهد. لبخند مادران، بهار دیگری برای بچه‌هاست. همه این اتفاق‌های خوب را در آغاز

سال نو به فال نیک می‌گیریم. این روزها فرصت خوبی است تا بار دیگر برای سال پیش‌رو هدف‌گذاری کنیم تا عمرمان بیهوده تلف نشود. هدف در لغت به معنای نشانه‌ای است که به آن تیر اندازی می‌کنند. اما در اصطلاح، به معنای ایده و آرمانی است که تمام نیروها، افکار، احساسات و امکانات فرد را به سوی خود سوق می‌دهد و متمرکز می‌کند. داشتن هدف به انسان کمک می‌کند تا به موقع شروع کند، در مسیر مناسب گام بردارد، نیازهایش را بشناسد و برای رفع آنها از تمام انرژی‌اش استفاده کند. یادمان باشد اگر به موقع شروع کنیم، نیازی به دویدن نیست. نوروزتان پیروز

از تباط با ما.
اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۸۸۲۰۱۴۸۲ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.
کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان کلاس اول دبستان رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های دوم و سوم دبستان رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد بهران (نشریه ریاضی دبیرستان دوره دوم) / رشد بهران (نشریه ریاضی دبیرستان دوره اول)

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳
تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷
تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
وبگاه: www.roshdmag.ir
وبلاگ: weblog.roshdmag.ir/nojavan
پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir
شمارگان: ۴۴۴۰۰۰
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: علی اصغر جعفریان
شورای کارشناسی:
دکتر سپیده چمن‌آرا، مجید عمیق، علیرضا متولی
محمد علی قربانی، محمدرضا حشمتی، سید کمال شهابلو
مدیر داخلی: زهره کریمی
ویراستار: لیلا جلیلی
طراح گرافیک: ندا عظیمی



طاهره صفارزاده

بانویی از جنس انتظار

حبیب یوسفزاده ●●●

آموخت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمان گذراند. سال ششم دبیرستان را با رتبه نخست به پایان رساند و در امتحان ورودی دانشگاه، در رشته‌های حقوق، زبان و ادبیات فارسی و زبان و ادبیات انگلیسی قبول شد. چون در انتخاب تردید داشت، خانواده‌اش استخاره کردند و سرانجام در رشته زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه شیراز لیسانس گرفت. وی بعدها به عنوان مترجم متون فنی در شرکت نفت استخدام شد، ولی در پی یک سخنرانی در اردوی تابستانی فرزندان کارگران شرکت نفت، علیه تبعیض موجود و ستمی که مایه فقر و محرومیت کارگران و فرزندان آنها بود، مجبور شد کار خود را رها کند. سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان و بعد به آمریکا رفت و در آنجا مجموعه شعری با عنوان «چتر سرخ» (The Red Umbrella) به زبان انگلیسی منتشر کرد که به چندین زبان غربی و شرقی ترجمه شد. شعرهای صفارزاده، نوعی شعر مقاومت دینی و طنز سیاسی به شمار می‌آمد و مورد پسند حکومت شاه نبود. از این رو، در سال ۱۳۵۵ به جرم سرودن این قبیل شعرها از دانشگاه اخراج شد.

صفارزاده، در ایام خانه‌نشینی تمام وقت خود را صرف خواندن تفسیرها و مطالعات قرآنی کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، وزارت علوم و آموزش عالی، سال ۱۳۷۱ دکتر صفارزاده را استاد نمونه معرفی کرد و سال ۱۳۸۰، صفارزاده حاصل ۲۵ سال مطالعات قرآنی خود را به صورت ترجمه قرآن حکیم منتشر کرد و به افتخار دریافت عنوان «خادم القرآن» رسید. وی همچنین، از سوی همکاران خود در دانشگاه شهید بهشتی، به ریاست دانشگاه و نیز ریاست دانشکده ادبیات انتخاب شد.

وقتی پدر و مادرش بار سفر بستند و برای همیشه رفتند، طاهره کوچولو فقط پنج سال داشت. دلش که برای بابا و مامان تنگ می‌شد، مادر بزرگ دلداری‌اش می‌داد و می‌گفت؛ غصه نخور عزیزم آنها از آن بالا تو را می‌بینند. فقط اجازه ندارند پیشت بیایند. اگر دختر خوبی باشی و زود بخوابی شاید در خواب به سراغت بیایند. شاید به خاطر شوق کودکان‌اش به دیدار دوباره پدر و مادر بود که نگاهش دائم به آسمان مخملی کرمان بود و دلش برای ستاره‌ها می‌تپید. همین انتظار بی‌سرانجام و زمزمه‌های تنهایی‌اش بود که نرم‌نرمک مثل پیچکی سرسبز روح کنجکاو طاهره را در میان می‌گرفت و بر صفحات دفترش جاری می‌شد. وقتی دل‌نوشته‌های خلوتش را برای بزرگ‌ترها خواند، به او گفتند طاهره، اینها که نوشته‌ای «شعر» هستند. به این ترتیب طاهره در همان کودکی بدون اینکه قصد چنین کاری داشته باشد، شاعر شده بود.

بخشی از اولین شعرش که در روزنامه دیواری مدرسه نقش بسته بود «بینوا و زمستان» نام داشت و این‌طور شروع می‌شد: «طبیعت بار دیگر با توانگر هم آهنگ ستم بر بینوا شد لباس خشم بر تن، دیده پر کین برای بینوا محنت‌فزا شد مسلح شد فلک چون با زمستان دمار می‌ساخت می‌خواهد بر آورد...»

طاهره در این شعر، زمستان را هم‌دست ستم معرفی کرده بود و معلوم بود که دارد سریع‌تر از همسالان خود بزرگ می‌شود و به‌زودی از زمان خود پیش خواهد افتاد. طاهره در شش سالگی تجوید، قرائت و حفظ قرآن را در مکتب محل



برترین زن مسلمان در سال ۲۰۰۶

طاهره صفارزاده در ماه مارس ۲۰۰۶، هم‌زمان با برپایی جشن روز جهانی زن، از سوی سازمان نویسندگان آفریقا و آسیا به عنوان شاعره مبارز و زن نخبه و دانشمند مسلمان برگزیده شد. در بخشی از نامه این سازمان آمده است: «از آنجا که دکتر طاهره صفارزاده، شاعر و نویسنده نامدار ایرانی مبارزی بزرگ و نمونه‌والای یک زن دانشمند و افتخارآفرین مسلمان است، این سازمان، ایشان را به پاس سابقه طولانی مبارزه و کوشش‌های علمی گسترده، به عنوان شخصیت برگزیده سال جاری انتخاب کرده است.»

وی به سال ۱۳۸۷ در پی یک دوره بیماری سخت، چشم از جهان فرو بست. از او ده‌ها کتاب در زمینه شعر، داستان و انواع ترجمه به یادگار مانده است.

این شعر صفارزاده انعکاسی از «انتظار» ابدی اوست

همیشه منتظرت هستم
بی آنکه در رکود نشستن باشم
همیشه منتظرت هستم
چونان که من
همیشه در راهم
همیشه در حرکت هستم
همیشه در مقابله
تو مثل ماه
ستاره
خورشید
همیشه هستی
و می‌درخشی از بدر
و می‌رسی از کعبه
و ذوالفقار را باز می‌کنی
و ظلم را می‌بندی
همیشه منتظرت هستم
ای عدل وعده داده شده
این کوچه
این خیابان
این تاریخ
خطی از انتظار تو را دارد
و خسته است
تو ناظری
تو می‌دانی
ظهور کن
ظهور کن که منتظرت هستم
ظهور کن که منتظرت هستم





تلفن مزاحم نشویم

حسین امینی پویا

در صورت
شماره گیری اشتباه، تلفن
خود را با عذرخواهی قطع
کنیم

وقت شناسی
حتی برای تلفن
زدن، ضروری است پس
در زمان مناسب تماس
بگیریم

اما اگر ناچار شدیم
در زمان نامناسبی تماس
بگیریم هنگام شماره گیری دقت
کنیم تا به اشتباه، مزاحم شخص
دیگری نشویم.

اگرچه ممکن است شیوه
استفاده از این وسیله مفید
ارتباطی بدیهی و ساده به نظر
برسد، اما نکات ظریفی وجود
دارد که جا دارد به آنها
اهمیت دهیم.

متأسفانه خیلی از ما و حتی
بعضی از بزرگ ترها هنوز اصول
اولیه استفاده درست از تلفن را نمی دانند
و گاهی به علت استفاده نادرست به خود و
دیگران ضرر می رسانند.

تلفن محصول رشد فناوری است. اثرات
مثبت آن در کیفیت زندگی بشر انکار کردنی
نیست، اما مثل هر وسیله دیگر باید صحیح
استفاده شود.

همواره والدین به ما می آموزند اگر در
منزل تنها بودیم در را به روی کسانی که
نمی شناسیم باز نکنیم. همین راهنمایی ها را
باید هنگام استفاده از تلفن، به خصوص تلفن
همراه به یاد داشته باشیم.

در طول روز
مکالمه خود را با جمله های
پرانرژی مثل سلام،
روزبه خیر و... شروع
کنید



خواستار باشد که
دریافت و ارسال پیامک یا
بلوتوث نیز درست مانند صحبت
کردن با یک غریبه است و باید همان
ملاحظات را که در این زمینه به کار
می رود رعایت کنید.

با کلمات بله و خیر
با دیگران مکالمه کردن
کم توجهی و بی حالی به نظر می آید.
گفت و گو نباید به مسابقه بیست
سوالی بدل شود.



سعی کنیم موقع تماس در وضعیت مناسبی باشیم و چانه‌مان را کمی بالا بگیریم. این حالت کمک می‌کند آلودگی و اشتیاق برای صحبت داشته باشیم. در ضمن لبخند را فراموش نکنیم. درست است که لبخند ما دیده نمی‌شود اما این حالات اثر مثبت خود را خواهد گذاشت.

بعد از ظهرها که زمان خواب و استراحت است، شب‌ها دیروقت و صبح‌های خیلی زود زمان‌های مناسبی برای تماس تلفنی نیستند. چون ممکن است افراد را نگران کند و خیال کنند خبر بدی در راه است.

تأمل می‌توانیم حرف‌های خصوصی‌مان را با تلفن رد و بدل نکنیم. در صورت ضرورت بکوشیم خیلی واضح و با ذکر جزئیات آنها را مطرح نکنیم. معلوم نیست چه کسانی صدایمان را می‌شنوند.

لازم نیست همه از ریز و درشت زندگی شما باخبر شوند. پس مکالمات خصوصی‌تان را در جمع‌های غریبه نزنید؛ چون ممکن است برخی از این حرف‌ها سوءاستفاده کنند.

به مکالمات خصوصی دیگران گوش ندهیم. مثلاً به بهانه‌ای از اتاق خارج شویم. بدون تردید اگر موضوعی باشد که همه باید از آن آگاه شوند به ما نیز گفته خواهد شد.

موقع حرف زدن با تلفن دور از نزاکت است که چیزی بخوریم یا بنوشیم. حتی آدامس را باید از دهان درآورد و گرنه طرف مقابل ممکن است حس کند که به او بی‌احترامی کرده‌ایم.



بدانیم تلفن برای اطلاع‌رسانی است نه مکالمه طولانی. نباید تلفن را زیاد اشغال کنیم و دیگران را پشت خط معطل نگاه داریم.

وقتی قصد مکالمه طولانی دارید، بعد از سلام و احوال‌پرسی از وی پرسید که آیا فرصت دارد با وی صحبت کنید یا اینکه بهتر است در فرصت دیگری با وی تماس بگیرید.

توجه به اخلاق و ادب هنگام استفاده از تلفن نیز صدق می‌کند. از مطالب مبتذل، غیراخلاقی، تهمت زدن، غیبت و طنزهای تخریبی پرهیزیم.

اگر پیغامی تلفنی یا شماره تماسی را قرار است ما به دیگری برسانیم پس از یادداشت بهتر است آن را یک‌بار برای تماس گیرنده بخوانیم تا مطمئن شویم که پیغام را درست گرفته‌ایم.

شماره تلفن افراد را فقط با اجازه آنها در اختیار دیگران قرار دهیم.

بدون اجازه و بدون اطلاع کسی، صدای وی را از بلندگوی تلفن پخش نکنید.

در اماکن عمومی از پخش موزیک و صداهای دیگر با گوشی‌مان خودداری کنیم. می‌توانیم از گوشی همراه برای گوش دادن آهنگ مورد علاقه‌مان و بازی استفاده کنیم، اما نه همیشه و همه‌جا و نه وقت بی‌وقت.

آهنگی ملایم برای زنگ تلفن خود انتخاب کنیم تا صدای زنگ تلفن‌مان کسی را آزار ندهد.



عبدالمجید نجفی
تصویرگر: میثم برزا

دکانی که تخته شد

حمید داستان‌های زیادی درباره آن درخت شنیده بود. درخت تنومند و قدیمی چنار، درست در مرکز شهر کوچک قد برافراشته بود. حمید هم، مثل بیشتر اهالی شهر، وقتی غریبه‌ای را می‌دید که با تحسین به آن درخت چشم دوخته است، شادی و اندکی غرور زیر پوستش می‌دوید. اما چیزی که بیش از هر چیز برای حمید زیبا و افسانه‌ای بود، عمو پینه‌دوز بود. عمو پینه‌دوز از سپیده صبح تا غروب آفتاب در تنه سالمند چنار، کفش‌های کهنه مردم شهر را تعمیر می‌کرد. حمید هم مثل تمام دانش‌آموزان شهر، هر روز از کنار درخت عبور می‌کرد و هر بار نگاهی به درخت و عمو پینه‌دوز می‌انداخت. این چهار سالی که راه خانه و مدرسه را رفته و بازگشته بود، هر بار خود را به جای عمو گذاشته بود. فکر اینکه یک انسان در دل درخت زندگی کند، او را غرق در شگفتی و لذت می‌کرد. گاهی فکر می‌کرد درخت، خودِ عموست که کهنسال است، که باشکوه است، که پر شاخ و برگ و زیباست.



عصرهای پاییز، وقتی که
مدرسه‌ها تعطیل می‌شدند،
مرکز شهر شلوغ می‌شد. لواشک
فروش‌ها، باقالی‌فروش‌ها و دیگر
دست‌فروش‌ها در میان انبوه بچه‌ها
گم می‌شدند. در این حال حمید، عمو
پینه‌دوز را می‌دید که از تنه درخت؛
یعنی از دکان نقلی‌اش بیرون می‌آمد.
دکانی که به اندازه عمو و وسایل
مختصر او جا داشت. عمو پیش‌بندش
را تکان می‌داد، خمیازه‌ای می‌کشید و
به تماشای شلوغی می‌ایستاد.

— چند سال دارد عمو؟!

حمید در ذهنش به خود پاسخ
می‌داد: «شاید بیشتر از شصت سال!»
عمو جثه ضعیفی داشت. موهای
صاف و کم پشت سر و ریش نسبتاً
انبوهش جوگندمی بود. پوست
صورتش تیره بود و چین‌های ریز
اطراف چشم‌های خاکستری‌اش
بی‌شمار بود. اگر کسی از نزدیک نگاه
می‌کرد، می‌توانست چین‌های پیشانی
او را بشمارد؛ چهار یا شاید هم پنج
چین.

«... از کی عمو آمده به شهر ما؟»
حمید چندبار خواسته بود که برود از
خود عمو سؤال بکند، اما هر بار شرم
مبهمی او را بازداشته بود: «دکانش را
چطوری در تنه درخت درست کرده؟
حتماً شکافی به تنه افتاده و بعد شکاف
بزرگ‌تر شده... انگار تنه‌هاست.
شاید عمو سال‌ها پیش
زن و بچه‌اش را توی
روستا رها کرده و

آمده بود اینجا! اما آخر چرا؟»

رفته رفته، بچه‌ها به خانه بر می‌گشتند. حمید هم قارقار دسته‌جمعی کلاغ‌ها را می‌شنید و از دم بازار می‌گذشت. توی پیاده‌رو می‌رفت و خود را در شیشه‌های دکان‌ها نگاه می‌کرد. او نسبت به همسالانش قد کوتاه بود. صورتی گرد داشت و موهای سرش نرم و سیاه بود. رنگ صورتش به رنگ مهتاب بود و از شاگردان خوب مدرسه به شمار می‌رفت. آن روز عصر، مثل هر روز، حمید از کوچه تنگ و باریک مدرسه بیرون آمد. در مرکز شهر، لحظه‌ای پا شل کرد و عمو را دید که داشت با چند نفر کنار درخت چنار صحبت می‌کرد. هوا ابری بود و هر لحظه امکان داشت که باران ببارد. ناگهان غم سبکی از دل حمید جوشید و چون تب در سراسر بدنش پخش شد.

با خود گفت: «مثل اینکه عمو پینه‌دوز نگران است.» به راه افتاد. ذهنش آشفته بود. پشیمان بود، پشیمان از حرفی که دیشب زده بود: «بابا، خوب است آدم یک مغازه داشته باشد؟»

— چه جور مغازه‌ای مثلاً؟!

— یک مغازه نقلی توی ... توی تنه درخت!

مادر ماتش برده بود. خواهرش ستاره به مسخره گفته بود: «می‌خواهد پینه‌دوز شود.»

پدر چشم‌های سیاه و نافذش را کمی تنگ کرده بود و پشیمانی‌اش چین افتاده بود: «به فکر درس و مدرسه‌ات باش.» تا حمید خواسته بود بگوید که نه پینه‌دوزی، مثلاً کتاب‌فروشی یا ... اصلاً می‌خواهم توی درخت و با درخت باشم. زیان‌ش بند آمده بود لبش را گزیده بود و خاموش مانده بود. آن‌گاه، پشیمانی مثل حشره‌ای موزی به جانش افتاده بود. سر خیابان رسید. باید به کوچه خاکی می‌پیچید و یک راست می‌رفت به خانه‌شان. اما ایستاد. مثل بیشتر وقت‌ها ایستاد و درخت چنار را زیر نگاه خود گرفت. درخت در چند صد متری او همچنان باشکوه ایستاده بود. هنوز با عظمت بود و سربلند. چقدر آن چنار کهن دوست‌داشتنی بود! چه پر شاخ و برگ بود و عظیم تن!

ابره‌ای خاکستری می‌رفتند که رنگ سیاه به خود گیرند. کلاغ‌ها با هم قارقار کنان به سوی تپه کم‌ارتفاع سمت شرقی شهر در پرواز بودند. به سوی باغ‌ها می‌رفتند. به سوی درختان زرد و ارغوانی، به سوی آشیانه‌هایشان. قطره‌ای باران بر گونه حمید چکید. او پا به کوچه گذاشت و راه خانه را در پیش گرفت.

آن روز چگونه گذشت؟ حمید مگر می‌توانست

انگشت‌هایش را در گوش‌هایش فرو کند و چیزی نشنود؟ — نه! نه دروغ است. همه این حرف‌ها شایعه است. مگر می‌شود؟ چطور دلشان می‌آید؟ کی به آنها گفته! مردم ... مردم نمی‌گذارند...

زنگ آخر به صدا درآمد و نفس حمید به شماره افتاد. دوباره صداها و حرف‌ها و خبرها در ذهنش طنین انداخت: «تمام است. امروز کارش تمام است... حیف! کار، کار شهرداری است... دروغ است... دروغ‌گوها!»

حمید پایان فکرش را با صدای بلند داد کشید. چند نفر برگشتند و او را با تعجب نگاه کردند. حمید به زحمت پا تند کرد. دوباره صداها، حرف‌ها و خبرها ذهنش را آشوب‌زده کرد: «امروز بعدازظهر ترتیبش را می‌دهند. می‌گفتند پارسال قرار بود این کار را بکنند، اما ماند برای امسال. شاید زنگ دوم صدایش را بشنویم. ولی مدرسه ما کمی دور است. نه، صدایش نمی‌آید، نه!»

حمید دندان‌هایش را از خشم به هم فشرد. قلبش نا آرام و بی‌قرار خود را به سینه او می‌کوفت. دانه‌های ریز عرق روی پیشانی و گیج‌گاه‌هایش را پوشانده بود. زانوهایش می‌لرزیدند. با تردید گام بر می‌داشت. سوز هوا در کوچه جاری بود، ابری یک‌پارچه بر فراز شهر خیمه زده بود. سقف آسمان کوتاه و دلگیر به نظر می‌آمد.

شلوخی، سرو صدا و انبوه مردم.

حمید سر رسید و سرش را بالا گرفت. چشم‌هایش از حیرت گرد شد. درخت را به بند کشیده بودند. طناب‌هایی به تنه و شاخه‌های درخت بسته شده بودند.

— حیف از درخت!...

— خیابان کشی است. چاره‌ای نیست.

— اما عجب درختی بود!...

— ...

حمید فکر کرد دچار کابوس شده است. سرش را تکان داد تا شاید بیدار شود. صدای اهر برقی چون رعد در درونش پیچید. صدایی از بلندگو برخاست: «فاصله بگیر! بروید کنار!» حلقه مردمی که به تماشا ایستاده بودند، گشادتر شد. چشم حمید به تنه درخت افتاد. تیغه اره در تنه درخت به شتاب حرکت می‌کرد و می‌بُرد. دکان عمو پینه‌دوز داشت از عرض به دو نیم می‌شد. سوزش چیزی چون فرو رفتن درفش، دل حمید را سوزاند. همه چیز در آن سوی پرده اشک لرزید؛ آدم‌ها با قیافه‌های بهت‌زده، نگران و متعجب و گاهی خندان؛



ناصر نادری ●●●

فضاسازی

صحنه داستان، شامل زمان و مکان حوادث داستان است. نویسنده با توصیف محیط، سرووضع شخصیت‌ها، عقاید و رفتار آنان، شرایط زمانی و مکانی رخ دادن حوادث را مشخص می‌کند. زمان داستان می‌تواند در گذشته، حال یا آینده باشد. داستان‌های علمی _ تخیلی در آینده رخ می‌دهند.

صحنه آرای یا فضاسازی، به معنای جان‌بخشیدن از طریق توصیف و شرح شرایط و جو حاکم بر شخصیت‌های داستان است.

تابلوی نقاشی را فرض کنید که در ابتدا نقاش فقط خطوطی از تصاویر را بر بوم می‌کشد. سپس با قلم مو، رنگ‌های متفاوت به تصاویر می‌زند و گویی تابلو جان می‌گیرد. نویسنده در صحنه آرای، چنین کاری با داستان می‌کند.

صحنه آرای مثل روحی است که در کالبد داستان دمیده می‌شود تا خواننده، محیط و جهان حاکم بر شخصیت‌های داستان را بفهمد و تخیل خود را بازسازی کند. نویسنده می‌تواند با صحنه آرای یا فضاسازی، جو داستان را کمیک (خنده‌دار) یا تراژیک (غمناک) کند. پس شرایط حسی و عاطفی داستان وابسته به صحنه آرای است.

صحنه آرای (فضاسازی) در داستان کوتاه «دکانی که تخته شد»

حوادث داستان دکانی که تخته شد در زمان گذشته رخ می‌دهد. نوجوانی به نام حمید در شهر کوچکی به درخت کهنسال چناری توجه دارد. در شکاف درونی چنار، عموپینه‌دوز، مغازه‌ای نقلی دارد. اوج داستان، شنیدن خبر بریده شدن درخت چنار به خاطر خیابان‌کشی است. حس تلخ تضاد زندگی شهری با طبیعت در جان حمید ریخته می‌شود. او نگران عموپینه‌دوز است.



و مأمورها که بی‌درنگ می‌بریدند. حمید تنه می‌خورد، فشرده می‌شد اما توان تکان خوردن نداشت. حس می‌کرد تیغه براق اره او را به دو نیم می‌کند. فکر می‌کرد چند لحظه دیگر پاهای درخت بر جا خواهد ماند، ولی از کمر به بالا بر خاک خواهد افتاد.

صدای وحشتناکی برخاست، صدای شکسته شدن آخرین بند تنه درخت. طناب‌ها کشیده شد و درخت آهسته خمید و سپس به یک پهلو افتاد. دل حمید ترک خورد. ساقه تنومند چنار تنها به اندازه نیم‌متر از کف زمین قد برافراشته بود. چنار دیگر آنجا نبود، قطع شده بود. حمید گرم شد، گیج شد و منگ ماند. ناگاه احساس سرما کرد. چند لحظه با چشمانی دریده و ناباورانه نگاه کرد.

_ عمو! عمو پینه‌دوز چه شد؟ خود را از ازدحام بیرون کشید و به شتاب دور زد. خواست داد بزند. ناگهان، چشمش به عمو پینه‌دوز افتاد. عمو پینه‌دوز، دم بازار، کنار دست‌فروشی به دیوار آجری مسجد تکیه داده بود و پشت جعبه کارش، بهت‌زده، دور دست نامعلومی را نگاه می‌کرد.

پی نوشت

۱. ابزار آه‌نین و نوک‌تیز با دسته‌ای چوبی که کفاشان و پینه‌دوزها برای سوراخ کردن چرم و عبور دادن سوزن به کار می‌برند.





آنها در یکی از مدرسه‌های تیزهوشان اصفهان درس می‌خوانند. اما معنی‌اش این نیست که امکانات زیادی داشته‌اند. کاری که کرده‌اند به تلویزیون و انیمیشن و سینما ربط پیدا می‌کند. البته ممکن است خیلی‌ها بگویند کار علمی که بهتر است؛ ولی برای کسانی که عاشق انیمیشن و بازی هستند هیچ کاری علمی‌تر از این نیست که چند نفر بیایند و روند انیمیشن‌سازی را در کشورمان بهتر کنند. متین منزوی، مهدی سلیمی، امیرحسین رهنما و حامد کسرای طرچی داده‌اند که می‌شود انیمیشن‌سازی را در ایران پویاتر کرد. به خاطر همین لازم بود از آنها پرسیم چه شد که این فکر به سرشان زد و چه شد که این کار را انجام دادند.

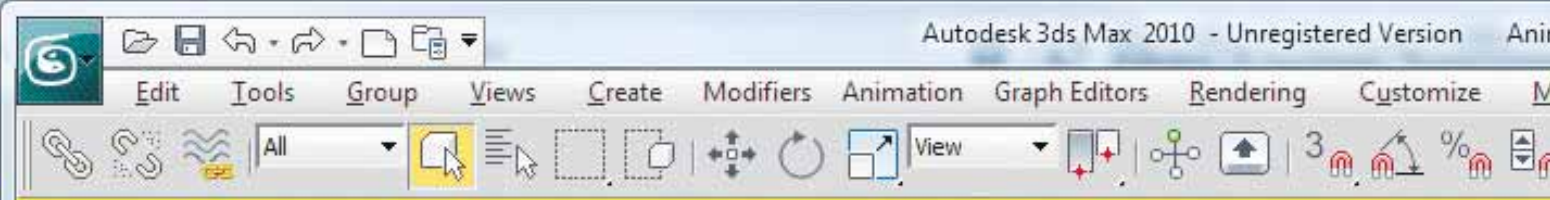
متین خیلی سال بود که به انیمیشن‌سازی علاقه داشت و رفته بود و کار با نرم‌افزار «تری دی مکس»^۱ را هم یاد گرفته بود. در زنگ کار و فناوری هم درباره انیمیشن‌سازی صحبت کرده بود. کم کم با خودش فکر کرده بود که چرا انیمیشن‌سازی را جدی نگیرد. به هم کلاسی‌هایش هم گفته

رفتیم اصفهان. حتما اتفاق مهمی افتاده بود. اصلا کار گروهی انجام دادن یک کار مهم است؛ با هم دوست بودن، یک هدف مشترک داشتن، با بد و خوب هم ساختن، بعد از این همه مشارکت و همراهی وقتی توانسته باشی کاری کنی که در کلاس هشتم جایزه اول استان را در جشنواره خوارزمی برده باشی، این دوستی یک رنگ جدید می‌گیرد.

تیمینه حدادی ●●●
عکس: مریم هاشمی ●●●

ایده‌های پویا





می کردند. به ما شب زنگ می زدند که فردا بیاید از طرحتان دفاع کنید و ما چهار نفری فکرهایمان را روی هم می گذاشتیم و می رفتیم تا طرحمان را به خوبی توضیح بدهیم. اما زمانی که طرح ما در استان اول شد به ما فقط کارت های هدیه ده هزار تومانی دادند. ما ناراحت شدیم و بیشتر تعجب کردیم چون فکر کردیم دست کم گرفته شده ایم.

هر چهار نفرشان برای ما تعریف می کنند. که طرح هایشان چه بوده و چه کمکی به انیمیشن می کند. همه به یک اندازه حرف می زنند. متین که گروه را راه انداخته می گوید: «کار کردن فردی فایده ندارد؛ برای مثال در انیمیشن عصر یخبندان ۳۰۰ نفر مدل سازی کرده اند؛ هر کار موفقی احتیاج به فکر و همکاری همه دارد. اگر ما هم موفق شدیم برای این بود که در کنار هم بودیم.»

برایمان می گویند که اول از همه خواسته اند یووی بسازند (یووی همان لایه براقی است که روی بعضی از کارت پستال های بینیم) آنها خواسته اند انیمیشن ها هم از این شفافیت برخوردار بشوند. طرح دوم آنها استفاده علمی و منطقی از دوربین بوده است. امیرحسین می گوید: «توی انیمیشن می توانیم دوربین را در زاویه جدیدی استفاده کنیم. مثلاً ما فهمیده ایم روباه همه چیز را سفید و سیاه می بیند. اگر ما بعضی از صحنه ها را از دید روباه ببینیم آن وقت باید تصویر را سیاه سفید کنیم که بار آموزشی هم داشته باشد.» طرح سوم آنها کد گذاری بوده است که دیگر مجبور نباشند به صورت دستی یک درخت بکشند و بعد آن را تکثیر کنند تا جنگل درست شود. آنها با یک کد می توانند به دستگاه بگویند ما چند درخت با چه فاصله ای از هم می خواهیم و دستگاه یک جنگل به آنها تحویل می دهد. طرح چهارمشان استودیوی نور بوده است. فضایی در انیمیشن که اتفاقات روی آن رخ می دهد. این فضا همیشه دوبعدی بوده است و حالا آنها چهاربعدی اش را ساخته اند.

می گویند ما این کار را شروع کرده ایم؛ چون دوستش داشته ایم. حالا هم می خواهیم ادامه اش دهیم. این را هم می دانیم که بدون همدیگر نمی توانیم کاری را پیش ببریم. می دانیم که تا بیست و چند سالگی هم باید کسب تجربه کنیم. ما همیشه بعد از ساختن انیمیشن های محبوب دنیا صبر می کنیم تا شیوه ساخت آن منتشر شود، بعد می نشینیم آن را مطالعه می کنیم. تا آن چیزی که می خواهیم به آن برسیم کلی فاصله است. کلی.

پی نوشت
1.3dmax.

بود. عده ای حرف او را جدی نگرفته بودند. ولی سه نفر گفته بودند که به انیمیشن علاقه دارند. این شد که یک گروه تشکیل دادند و یک ماه وقت گذاشتند تا تصمیم بگیرند روی چه پروژه ای کار کنند. بعد از یک ماه که به نتیجه رسیدند، کار شروع شد. کار سختی که یک سال طول کشید. امیرحسین رفته بود کلاس و کار با نرم افزار مایا را یاد گرفته بود، بقیه هم کتاب و جزوه تهیه کرده بودند تا بتوانند هر کدام نقش خودشان را در گروه ایفا کنند.

می گویند ما از برخی سایت ها هم کمک گرفتیم؛ حتی اینترنت به ما کمک کرد تا شیوه های انیمیشن سازی را یاد بگیریم تا موفق شویم.

بعد از یک سال کار، آنها طرحشان را فرستادند جشنواره خوارزمی. از ناحیه رفتند استان و سرانجام روزهای دفاع از طرح از راه رسید. تعریف می کنند که ما هیچ کسی را نداشتیم که از ما حمایت کند. بعضی مدرسه ها بودند که گروه های دوفره تشکیل داده بودند اما سه چهار نفر از آنها حمایت



رسیدن

تو ابری که داری برآیم ترانه
درخت دلم دارد از تو نشانه
تو آواز بادی که با بی‌قراری
به صحرای تشنه قدم می‌گذاری
منم دانه‌ای تشنه در خاک پنهان
تو نوری تو نوری تو باران تو باران
تو دوری، تو دوری زهر گونه زشتی
تو سبزی تو سبزی تو اردیبهشتی
پرو بال من ناتوان از رسیدن
تو آموختی پر گشودن، پریدن

حسین احمدی

دوستی یعنی

دوستی یعنی اگر باشی
حال من خوب است و سرشارم
دوستی یعنی بدون تو
ابرم و یک‌ریز می‌بارم

دوستی یعنی دوباره قهر
بی‌خبر از حال هم بودن
قهر یعنی مثل یک قوطی
در ته یک ذره فرسودن

باز گشتن، آشتی
گپ‌زدن طولانی و یک‌ریز
راه رفتن‌های بی‌پایان
زیر باران عصر یک پاییز

با تو یعنی باز هم هستند
خنده‌های ریز ریز من
دوست یعنی دوست دارم
دوست خوب و عزیز من
عباسعلی سپاهی‌یونسی



بهار برده دلم را

بهار برده دلم را
به کوچ سبز پرستو
به شر شر لب چشمه
به یک جهان گل شببو

به موج‌های طلایی
کنار ساحل دریا
به شهر روشن خورشید
به جشن رویش گل‌ها

بهار برده دلم را
هوا، هوای شکفتن
چه حس تازه و خوبی‌ست
از آیه‌های تو گفتن

مرضیه تاجری

شاید

چشم‌هایم را می‌بندم
پرنده‌ای می‌آید
روی پلک‌هایم لانه می‌سازد
شاید
خواب پرواز ببینم

نرگس برهمند

شاعران ایران



سلمان هراتی

سلمان هراتی، شاعر معاصر
اول فروردین ۱۳۳۸ در مرز دشت
تنکابن متولد شد و در ۹ آبان ۱۳۶۵
درگذشت. او از شاعران متعهد و
مذهبی بود. «از آسمان سبز»، «دری
به خانه خورشید» و «از این ستاره
تا آن ستاره» نام مجموعه شعرهای
اوست.

نمونه اشعار

نیایش واره

جهان، قرآن مصور است
و آیه‌ها در آن
به جای آنکه بنشینند، ایستاده‌اند
درخت یک مفهوم است
دریا یک مفهوم است
جنگل و خاک و ابر
خورشید و ماه و گیاه
با چشم‌های عاشق بیا
تا جهان را تلاوت کنیم.

از این ستاره تا آن ستاره

پدرم کارگر است
به مزرعه می‌آید
با آخرین ستاره
از آسمان صبح
و باز می‌گردد
با اولین ستاره
در آسمان شب
پدرم خورشید است.

شاعران جهان

اگر پروانه‌ای را بگیری

اگر پروانه‌ای را بگیری
و آن را در شیشه نگه داری
خواهی دید
که ستاره کوچکی را
از دست داده‌ای
اگر او را رها کنی
تا به آسمان شب برگردد
خواهی دید
که دوباره می‌درخشد
آن ستاره کوچک

لیلیان مور شاعری که ما را به مدرسه آورد

ترجمه:

مهدی مرادی

سال ۱۹۰۹، لیلیان مور در نیویورک آمریکا به دنیا آمد.
لیلیان نقش مهم و ارزنده‌ای در رشد و گسترش شعر و ادبیات
کودک و نوجوان در نیمه دوم قرن بیستم داشت. مور بعدها
معلم شد و برای بچه‌ها شعر و داستان نوشت. ابتدا آثارش را
با نام مستعار سارا اندرسن برای بچه‌ها می‌نوشت. اولین کتابش
«رزی پیر، اسبی که هیچ‌کس او را درک نکرد» نام داشت.
کتاب‌های لیلیان مور، چه در زمینه شعر و چه در زمینه داستان
جایزه‌های بسیاری دریافت کرده‌اند. نام بعضی از کتاب‌های او
به قرار زیر است: «جیب‌های مهم پُل»، «ماری که راهی مدرسه
شد»، «تونی و پونی»، «روزی روزگاری، یک روز تعطیل»، «یک
چیز تازه شروع می‌شود»، «قبلا هیچ‌وقت این کار را نکرده
بودم»، «شعرها هم ریشه دارند»، «من یک کوچولو هستم و
شعرهای دیگر»، «مُرال در خیابان دوم و شعرهای شهری
دیگر»، «هانس کریستین اندرسن، جوجه اردک زشت»، «توی
خیارها با شما ملاقات خواهیم کرد»، «وقتی سرگرم تعقیب یک
کلاه بودی»، «به گمانم صدای شهر را شنیدم» و ...
وی در سال ۲۰۰۴ درگذشت.

روبات‌ها برده‌های عصر مدرن



روبات‌ها در شکل‌ها و اندازه‌های مختلفی برای کاربردهای متفاوت طراحی و ساخته می‌شوند.

کلمهٔ روبات را اولین بار در سال ۱۹۲۱، یک نمایش‌نامه‌نویس اهل چک به نام «کارل کاپک» به کاربرد که در زبان چک به معنی کارگر (برده) است. دو دهه بعد «ایساک آسیموف» نویسندهٔ داستان‌های علمی تخیلی از کلمهٔ روباتیک استفاده کرد که به معنی مطالعه، طراحی و ساخت روبات‌هاست. در دههٔ ۱۹۵۰ «جرج دول» و «جوزف برگر» مهندس از نوشته‌های آسیموف الهام گرفتند و نخستین روبات‌های صنعتی را طراحی کردند و ساختند. اکنون بسیاری از این روبات‌ها در خط تولید کارخانه‌های اتومبیل‌سازی سرگرم کارند. طراحان و سازندگان روبات‌ها در شاخه‌های مختلف علوم مانند مهندسی برق، مکانیک و رایانه مهارت دارند. یک روبات فقط آن کاری را انجام می‌دهد که برایش برنامه‌ریزی شده است. مغز واقعی روبات‌ها طراحان و سازندگان آنها هستند. سازندگان روبات‌ها با بازنویسی برنامه نرم‌افزار رایانه‌ای که مغز روبات را کنترل می‌کند وظایف جدیدی برای آنها تعریف می‌کنند.

اکنون انواع روبات‌ها با توجه به نوع وظیفه‌ای که برایشان تعریف شده است در گوشه و کنار جهان مشغول فعالیت‌اند. روبات‌های صنعتی که در خط تولید کارخانجات کار می‌کنند؛ روبات‌های پزشکی که در عمل‌های جراحی پزشکان را یاری می‌کنند؛ همین‌طور روبات‌های نظامی که در عملیات تجسس و خنثی کردن بمب وارد عمل می‌شوند، روبات‌های خانگی نظیر جاروبرقی‌های روبات و روبات‌های نظافتچی؛ روبات‌های فضایی، روبات‌های سرگرمی نظیر روبات‌های فوتبالیست و روبات‌های امدادرسان از جمله انواع روبات‌ها هستند. در ایران نیز رشتهٔ مهندسی روباتیک ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۱ توسط وزارت علوم تصویب شد. این روز، روز ملی روباتیک و هفته‌ای که در آن سمینارها و همایش‌های مربوط به مهندسی روباتیک برگزار می‌شود هفته ملی روباتیک نامیده می‌شود.



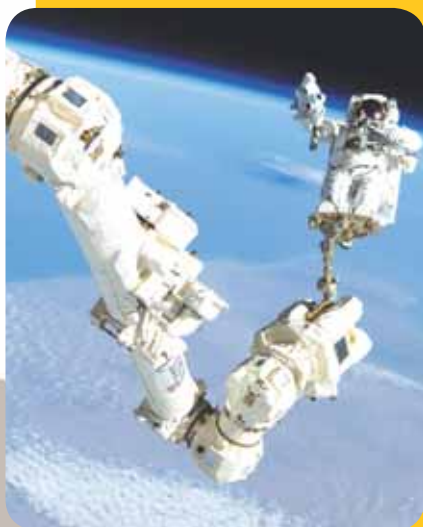
مانند اره، افشانه‌های رنگ کاری، مته، انبرک و ابزار مشابه که به کمک آنها می‌توانند چیزهایی مانند پیچ‌ها و مهره‌ها را چنگ بزنند و بردارند یا با انبرک‌های مغناطیسی می‌توانند قطعات فلزی سنگین را جابه‌جا کنند. مهندسان در طراحی و ساخت دست‌های روبات‌ها از حسگرهایی استفاده می‌کنند که آنها اشیای شکننده و نرم را بدون وارد آوردن فشار یا شکستن جابه‌جا کنند. این حسگرها انواع مختلف دارند؛ مثلاً حسگرهای مادون قرمز و فراصوتی اشیای سر راه روبات را ردیابی و شناسایی می‌کنند. حسگرهای بویایی مواد شیمیایی خطرناک یا نشت گازهای زیان‌آور را تشخیص می‌دهند.

یک روبات برای انجام‌دادن وظایفش به قسمت‌های متحرک احتیاج دارد. وسایل مکانیکی که در اصطلاح نیروی محرکه نامیده می‌شود، سبب حرکت روبات می‌شوند و درست مانند ماهیچه‌های ما عمل می‌کنند. روبات‌ها برای انجام‌دادن وظایفی که به عهده دارند مجهز به ابزار کارند؛

انواع روبات‌ها

هر چند روبات‌ها اجزای مشابهی دارند، اما مثل هم نیستند و برای نوع کاری که انجام می‌دهند طراحی می‌شوند. بازوی روباتیک رایج‌ترین نوع روبات‌هاست. اکنون میلیون‌ها بازوی روباتیک در کارخانجات سرتاسر دنیا سرگرم کارند و می‌توانند در یک روز کار مشخصی را به دفعات بی‌شمار و خیلی دقیق تکرار کنند و خسته نشوند. بازوهای روباتیک در خط تولید اتومبیل و تجهیزات الکترونیک بسیار کارآمد عمل می‌کنند برای اینکه در این نوع کارها محصولی که تولید می‌شود باید دقیقاً مثل هم باشند. یکی از بازوهای روباتیک به نام «کانادارم ۲» در فضا مشغول انجام وظیفه است و از آن در نصب کردن قطعات ایستگاه فضایی بین‌المللی استفاده می‌شود.

همچنین فضانوردان از این بازوی روباتیک برای بازبینی بخش بیرونی بدنهٔ ایستگاه فضایی بین‌المللی یا خارج کردن محموله‌ها از محفظه بار سفینه‌های اعزامی به ایستگاه فضایی بین‌المللی استفاده می‌کنند. از بازوی روباتیک در اتاق‌های عمل جراحی نیز استفاده می‌شود. روبات جراح داونچی از جمله مشهورترین آنهاست که در عمل‌های جراحی قلب بسیار دشوار به جراحان کمک می‌کند.



خبر

فصل نامه

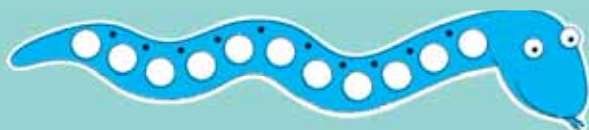
۱

ماه نامه می شود

دوست نوجوانم؛

نمی دانم آیا تو از خوانندگان مجله رشد برهان هستی یا نه؟ اگر خواننده آن هستی و این مجله را دوست داری، بگذار یک خبر خوب به تو بدهم. از مهر ماه - یعنی سال تحصیلی آینده - این مجله به جای اینکه فصل به فصل منتشر شود، هر ماه منتشر خواهد شد و به دست تو خواهد رسید.

اگر هنوز از خوانندگان این مجله نیستی، بد نیست نگاهی به شماره های بهار و تابستان آن بیندازی، مطمئنم که از آنها خوشتر خواهد آمد و خواننده پر و پا قرص ماه نامه برهان متوسطه (۱) خواهی شد.



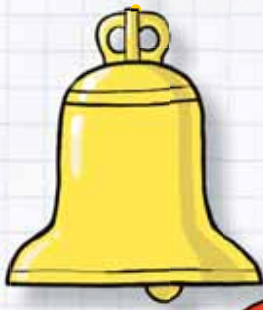
در ماه نامه برهان هدف های زیر را دنبال خواهیم کرد.

- × بیش از گذشته سعی می کنیم ریاضی را به عنوان یک علم و ریاضی ورزشی را به عنوان یک روش، با زبانی ساده به تو معرفی کنیم.
- × تلاش می کنیم توانایی هایی را به دست بیاوری که در برنامه درسی بر آنها تأکید شده، مثل توانایی حل مسئله و توانایی تصمیم گیری و انتخاب، تا بتوانی در آینده یک شهروند موفق در این کشور باشی.
- × به شما نوجوانان کمک می کنیم بهتر فکر کنید و از خلاقیت خودتان بهتر استفاده کنید.
- × شما را با استدلال ریاضی آشنا خواهیم کرد تا بتوانید دلیل هر امری را جست و جو کنید و هیچ موضوعی را بی دلیل نپذیرید.
- × شما را با فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی در بستر فرهنگ ریاضی جهان آشنا می کنیم تا جایگاه خود را به عنوان یک نوجوان ایرانی در ریاضیات جهان دنیا بهتر بشناسی.

از همه مهم تر اینکه قصد داریم تو را هر چه بیشتر با کاربردهای ریاضی در زندگی و علوم دیگر و فناوری آشنا کنیم.
راستی، تا یادم نرفته بگویم که در ماه نامه برهان، صفحه هایی به طور اختصاصی برای دانش آموزان هر یک از پایه های هفتم و هشتم و نهم خواهیم داشت.
پس زود زود، مشترک این مجله شو.

به امید دیدار
رشد برهان متوسطه (۱)





خندزندگ

یک دختر جوان ایرانی موفق به اختراع یک کمربند ایمنی جدید شد.



آزمایشگاه کامبیز!



کامبیز کیست؟

اريسون گفته است: «برای رسیدن به موفقیت و نبوغ، یک درصده انگیزه و استعداد لازم است و ۹۹ درصد تلاش و پشتکار!» کامبیز، کسی است که اریسون، این تعریف را با مشاهده آزمایش‌هایش ارائه کرده! کامبیز ۹۹ درصد تلاش است، ولی متأسفانه بای آن یک درصد نبوغ را چیز دیگری پر کرده به نام «ذوق دانشمندی!» با کامبیز همراه شوید و خودتان به صحت درصدهای اعلام شده در این مقدمه پی ببرید!

مشاهدات کامبیز:

از آنجا که یک دانشمند هرگز نباید خودرأی و مستبد باشد، پیش از آنکه نظر خودم درباره این تصویر را به جوامع علمی اعلام کنم، تصویر را به چند نفر دیگر هم نشان دادم و از نظر آنها به دقت فیش‌برداری کردم. **نظر مامان:** «وای! چه روش خوبی برای درست کردن مربای سیب یادم داری مادر! درست درر نکته! آله از اول، خودم هم سیب‌های مربا را ریز ریز می‌کردم، این قدر بد شکل نمی‌شد ... جدا که این روزها چه چیزهای خوبی تو مدرسه یاد بپه‌ها می‌دن!»

نظر بابا: «سیب؟ می‌دونی الان کیلویی پنجاه بابا جان؟ البته من سعی می‌کنم شما تو زندگی کمبودی احساس نکنی، ولی همیشه به جای سیب، هوس یه میوه ارزون‌تر بکنی؟!»
نظر آقا کامبیز، سوپری موله‌مان: «آ ... چه جالب! اینجا داره نشون میده پطوری میشه یه سیب رو بین سیزده نفر تقسیم کرد. خدا رحمت کنه آقا چونم رو ... آله این نقاشی رو پهل سال زودتر می‌دید، می‌تونست وقتی شب میومر فونه و فقط یه سیب داشتیم، اونو بین ما سیزده تا خواهر و برادر به مساوات تقسیم کنه ... نه اینکه بگه همیشه و خودش سیب رو بفوره و بره بفوايه!»

نظر عرشیا، پسر عمویمان: «آ ... این مرده همونه که پشت تبلت‌ها و گوشی تلفن همراهش آرم سیب گاز زده می‌زنه ... تو این تصویر هم داره توضیح میده که آله بابا و مامان و خواهر و برادر و پسرعموها و دخترعموهای عرشیا، نفری دویست هزار تومن به عرشیا قرض بدن، عرشیا می‌تونه بره یه تبلت از این سیب‌دارها بفره!»

نظر آقا رستم، بابای مدرسه‌مان: «داره به زیون آدمیزاد میگه وقتی بپه تو مدرسه سیب می‌فوره، نباید پوست و چوب توش رو بندازه زمین ... رستم از کمر تا شد بس که دولا شد آشغال‌هایی که شما می‌ریزین زمین رو جمع کرد ... وایسا بپه! ... مگه نمی‌کم پوست میوه نریز زمین؟!»

نظر مادر بزرگ‌مان: «ببین مادر، این آقاهه داره قصه سفیدبرفی رو تعریف می‌کنه





سید امیر سادات موسوی

بسته پیشنهادی برای کتاب ریاضی

۱- (متن کتاب درسی) پس انداز هفتگی محمد، ۳۰۰۰ تومان است. او حساب کرد ۵ هفته پس انداز او، نصف قیمت کیفی است که دوست دارد ببرد. قیمت کیف چقدر است؟
(متن اصلاح شده) پس انداز هفتگی بهروز، ۷۰۰۰ تومان است. او حساب کرد یک سال پس انداز او، نصف قیمت موبایلی است که دوست دارد ببرد. با این حساب به نظر شما بهتر نیست پس انداز او بیشتر شود؟

با سلام
ضمن تشکر فراوان از کتاب ریاضی جالبی که نوشته‌اید، من و تعدادی از هم‌کلاسی‌هایم، چند پیشنهاد درباره این کتاب به ذهنمان رسید. وقتی درخواست شما را در اول کتاب دیدیم، با خودمان گفتیم حالا که اصرار می‌کنید، این پیشنهادها را برای اصلاح چند تا از سؤالات کتاب خدمت‌تان عرض کنیم.

۲- (متن کتاب درسی) نمرات یک دانش آموز به صورت زیر است:

۱۸	۱۷/۵	۱۹	۲۰	۱۷/۵
				۱۷/۵

میانگین نمرات او را پیدا کنید.

(متن پیشنهادی) نمرات یک دانش آموز به صورت زیر است:

۱۵/۵	۱۵	۱۸/۵	۱۴	۱۶/۵	۱۷/۵
------	----	------	----	------	------

لطفاً آن‌قدر به نمرات این دانش آموز ارفاق کنید که میانگین نمراتش وضعیت آبرومندانه‌تری پیدا کند. خدا خیرتان بدهد.

۳- (متن کتاب درسی) فاطمه کتاب داستانی را در ۶ ساعت مطالعه کرد و ۱۰ صفحه از آن باقی ماند. اگر این کتاب ۱۰۰ صفحه داشته باشد، فاطمه به طور متوسط در هر ساعت چند صفحه از آن را مطالعه کرده است؟
(متن پیشنهادی) آریتمی فواست کتاب داستانی را مطالعه کند. اما چون مالش را نداشت بعد از ۲ صفحه آن را کنار گذاشت و خوابید. حالا ۹۸ صفحه از کتاب باقی مانده است. اگر همین ۲ صفحه را هم نمی‌خواند بهتر نبود؟

$X=?$



م مرشدی، علیرضا احمدپور، زینب عرب سرخی
تمام این دوستان عزیز، جوایز ویژه‌ای از طرف ما دریافت می‌کنند.
متن زیر:
جمله پیشنهادی نفر اول
از زبان معلم:
«و! دبیرستان ما توی نوشهره. پس باید شعرامون شعرنو باشن. این دفعه باید شعرهای سهراب سپهری رو حفظ کنید.»

اسامی برنده‌های مسابقه ضد زنگ:
چند شماره قبل، مسابقه مخصوصی برای ضد زنگی‌ها برگزار کردیم. دوستان خوبی در این مسابقه شرکت کرده بودند. اما اسامی برنده‌ها:
نفر اول: njarjari@yahoo.com
نفرات شایسته تقدیر:
هانیه حمیدی، صبا میرزازاده، حسین امیری،

مسابقه
ضد زنگ

شوخی با جغرافیا



۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

سجاق قفلی



کره جغرافیایی:

کره جغرافیایی بپه جغرافیاست؛ (مانند کره اسب) که بعد از بزرگ شدن به جغرافیا تبدیل می شود.

عکس های هوایی:

عکس هایی که آدم را هوایی می کنند و باعث می شوند که آدم فوش فوشانس شود.

کتاب ها و فرهنگ نامه ها:

فقط برای زیبایی کتاب خانه خریداری می شوند و با اینکه مطالعه آنها خوب است، ولی هیچ کس وقت خواندن آنها را ندارد.

تصاویر ماهواره ای:

تصاویر ماهواره ای خوب نیستند و بهتر است آدم تلویزیون ملی را نگاه کند.

نقشه جغرافیایی:

نقشه ای که درس جغرافیا برای آدم می کشد و آدم را مردود می کند.

رایانه و اینترنت:

رایانه و اینترنت فقط به درد بازی و چت نمی خورد، می توان از آنها اطلاعات جغرافیایی خوبی به دست آورد؛ برای مثال می توانیم بدانیم باشگاه های معروف فوتبال کجای دنیا هستند و بازیکن های فوتبال چه پور زندگی می کنند.



تقسیم کار نخستین



انسان‌های نخستین که یادتان هست؟ همان‌هایی که تندر تندر ییلاق قشلاق می‌کردند، به طبع تندر تندر هم سفر می‌رفتند. آنها برای اینکه مال آدم‌های زرنگی را بگیرند که موقع اثاث‌کشی و جمع‌کردن اسباب، بقیه را می‌پایانند، ولی وسط سفر یکهو سر بقیه شراب می‌شدند، سافزاری اجتماعی پایه‌گذاری کردند به نام «قبیله».

در قبیله همه چیز حساب کتاب داشت؛ یعنی همه کارها به صورت عادلانه بین اعضای آن تقسیم می‌شد. مثلاً به آدم ضعیف کاری به فرافور توانش سپرده می‌شد و به یک آدم قوی هیکل یک کار دیگر.

در نهایت توی قبیله به صورت کاملاً منطقی و سافزاری آدم زرنگ شد رئیس قبیله که طراحی اثاث‌کشی را به عهده داشت و دست به سیاه و سفید نمی‌زد و آدم قوی هیکل شد رئیس قسمت باربری و حمل و نقل قبیله! (این‌طوری کارها بین اعضا تقسیم شد.



نمکدان

زیر نظر علیرضا لبش

نشستی
فنگول داشت متفکرانه به
یک تکه یخ نگاه می‌کرد.
دوستش گفت: داری چه
کار می‌کنی. گفت: «داره
از یخ آب می‌چکه، ولی
معلوم نیست کباش
سورافه!»

سپهر ممبر طاهر /
اصفهان



زباله
فنگول آشغال رفت تو پشماش، سر
ساعت نه نشست دم در.
مسین توکلی / باغباران

کفش‌کن
روزی یک هزار پا رفت عروسی
تاکفش‌هایش را در بیاورد عروسی تمام شد.

کیمیا قره‌داغی

کرون مو فرفری



کرون مو فرفری، به دنبال عمر جاودانی بود. پزشکان یونان باستان به او گفتند اگر کوه المپ را برای صبحانه با مربا و نان تست بخورد، جاودان می‌شود. کرون مو فرفری گفت: «من احمق نیستم. اگر کوه المپ چنین خاصیتی داشت، الان در جای شالی‌اش زمین فوتبال درست کرده بودند!»

کرون برای رسیدن به عمر جاودانی، با اقیانوس اطلس ازدواج کرد، اما توانست آن زندگی آبکی را تحمل کند و گفت: «من دوست ندارم یک عمر سوپ آبکی و بی‌مزه بخورم. آن هم یک عمر جاودانی!»
بله ... آن زن و شوهر با هم دعوا کردند. در این دعوا، کشتی‌های فراوانی غرق شدند.

به کرون گفتند اگر قول بدهد هر شب زیاده‌اش را در مفرز مخصوص بگذارد، به عمر جاودانی خواهد رسید. او قبول کرد و شانزده هزار سال عمر کرد.

در این مدت کوه و فیابان پاک و پاکیزه بود و هیچ موشی توی پیاده‌رو در حال خوردن پیتزا دیده نمی‌شد.

اما بعد از شانزده هزار سال، کرون مو فرفری، دوباره آشغال‌ها را توی پیاده‌رو یا توی جوی آب انداخت.
— از کجا معلوم که من عمر جاودان پیدا کرده باشم؟ ... تا وقتی من

نمیرم، نمی‌توانم بفهمم می‌میرم یا نه!
کرون تمام آتن را پر از آشغال کرد. او کوه به کوه دنبال عمر جاودان می‌گشت و آشغال پیپس و بستنی قیفی‌اش را این طرف و آن طرف می‌انداخت.
تا اینکه شبی، روباه کوچکی آمد و دمش را به دماغ کرون مالید. بله، آن روباه خود مرگ بود که آن روزها در جلد روباه رفته بود. البته روباهی که آله‌ری داشت؛ یعنی دمش می‌خارید و دایم عطسه می‌کرد.
بی‌شود نیست که در این دنیا به کسی عمر جاودان ندرده‌اند.

گلدان

دخت‌های شسته

زن و مرد جوانی به مملتی جدیدی اسباب‌کشی کردند. روز بعد هنگام صرف صبحانه زن متوجه شد که همسایه‌اش در حال پهن کردن رخت‌های شسته است.
رو به همسرش کرد و گفت لباس‌ها را پندران تمیز نشسته است. احتمالا بلد نیست لباس بشوید شاید هم باید پودرش را عوض کند.
مرد هیچ نگفت. مدتی به همین منوال گذشت و هر بار که زن همسایه لباس‌های شسته را آویزان می‌کرد، او همان حرف‌ها را تکرار می‌کرد.
یک روز با تعجب متوجه شد همسایه لباس‌های تمیز را روی طناب پهن کرده است به همسرش گفت: «یاد گرفته بطور لباس بشوید.»
مرد پاسخ داد: «من امروز صبح زود بیدار شدم و شیشه پنجره‌مان را تمیز کردم!»
مبین تقریسی

شمارهٔ یابنده

روزی یک نفر کاغزی را پیدا کرد که رویش شماره تلفن نوشته شده بود.
زنگ زد به همان شماره و گفت: «آقا من شماره‌تون رو پیدا کردم، آدرس برید بیارم خدمتتون.»

غزل ربیعی



خاطرات یک راننده سرویس مدرسه

وقتی صبح به سراغ بچه‌ها می‌روی...



وقتی از بچه‌ها برای موسیقی نظرخواهی می‌شود...



و نهایتاً وقتی کلاس دانش‌آموزان دیر می‌شود...





GARDENING

Mohammad Ali Ghorbani
Illustrator: Sam Salmasi

Jokes to Think

Q: When do you go on red and stop on green?

A: When you're eating a watermelon!

Q: What's easy to get into, but hard to get out of?

A: Trouble!

Hidden sentences

Example1

EXCUSEMEHAVEYOUAGREENPENCIL? =

Excuse me, Have you a green pencil?

Now find the sentences

IDIDNOTPLAYFOOTBALLATSCHOOLYESTERDAY.=

HELISTENEDTOTHERADIOAFTERBREAKFAST. =

MOTHERWATCHEDTHECHILDREN'SPROGRAMAFT

ERLUNCH. =

Example2



= It is a book.

Now find the sentences
in following
tables below.

I	N	O	T	H
O	T	T	P	E
P	E	D	I	C
M	Y	M	T	U
A	R	A	R	E

A	M	H	T	A
T	E	O	S	A
A	H	H	E	W
L	P	S	O	U
P	A	T	E	R



Quotes to Think

For every minute you are angry you lose sixty seconds of happiness. Everything has its beauty, but not everyone sees it. Forty is the old age of youth; fifty is the youth of old age.

تالارهای افتتاحیه گشتی در باغ موزه دفاع مقدس

نمینه ظهیر الدین
عکس: داود زرین گام

جنگ چیز خوبی نیست. غمگین است. سیاه است. سرد است. وقتی
تحمیلی باشد غمگینانه تر است، به خاطر همین با اینکه تمام شده است هنوز خیلی‌ها
یادش می‌کنند. شهیدان جنگ برای ما از هر کس مهم‌ترند. ناگهان جنگ شد و آنها
جوانی و زندگی خود را رها کردند، مبادا که دشمن خاک ایران را بگیرد.



در هشت تالار این موزه ما فرصت می‌یابیم تا با نشانه‌ها و نمادهای
مبارزه و مقاومت تا پیروزی آشنا شویم.
پیش از سر زدن به این موزه این تالارها را بشناسیم: تالار آستانه،
تالار حیرت و حقانیت، تالار دفاع، تالار آرامش و مقابله، تالار شهادت،
تالار پیروزی، تالار سرانجام، تالار نماد مقاومت.





یکی از دیدنی‌های جذاب باغ موزه دفاع مقدس، مسجد جامع خرمشهر است. این مسجد در ابعاد واقعی به عنوان نماد مقاومت مردم ایران در این موزه ساخته شده است.

تالار پروانه‌ها تنها تالاری است که جنبه موزه دارد. یعنی اگر بخواهیم با یادگاری‌های شهدا روبه‌رو شویم یا تندیس شهدای معروف و بزرگ دوران جنگ را ببینیم باید به این تالار برویم.



بلندترین و بزرگ‌ترین پرچم ایران در این باغ موزه قرار دارد. ستونی به طول ۱۵۰ متر ساخته شده و پرچمی به اندازه ۴۲ در ۲۴ متر بر فراز آن به اهتزاز در آمده است.

باغ دره، همان‌طور که از نامش پیداست ما را با درختان و گیاهان ایرانی آشنا می‌کند؛ سروهای بلند باغ، ما را یاد شهدای می‌اندازند. در این بخش شاهد یادمان شهدای هسته‌ای نیز هم هستیم. همچنین بخشی از ادوات جنگی ایران و ابزار جنگی بزرگ را هم در این باغ می‌توانیم ببینیم.



●●● محمود پوروهاب
●●● تصویرگر: حسین آسیوند

عمار یاسر

این خانه کوچک را اربابشان «ابو حذیفه مخزومی» پیش از مرگ خودش به آنها داده بود. وقتی محمد(ص) رسالت خود را آشکار ساخت، عمار همراه خانواده‌اش در خانه «ارقم بن ابی ارقم» که پایگاه مسلمانان شده بود، با پیامبر دیدار کردند و اسلام آوردند. بعد از آنها بردگان دیگر نیز به اسلام رو آوردند، و این مشرکان مکه را بیشتر عصبانی کرد.

عمار به این سو و آن سو نگاه کرد. همه جا خلوت بود و آسمان پر از ستاره‌های ریز و درشت. تمام بدنش کوفته بود. دنده‌های سینه و پهلوی‌اش به شدت درد می‌کرد. به زحمت کمی پا تند کرد. کمی که رفت خسته شد. در خرابه‌ای روی سنگی نشست. به یاد پدر و مادرش افتاد. روزها بود که در بیابان داغ شکنجه می‌شدند. مشرکان بر گردن آنان زنجیر و طناب می‌بستند و بر خاک و خارستان می‌کشیدند، شلاق می‌زدند تا از دین محمد(ص) دست بکشند و توبه کنند. اما آنان سرسخت بودند. پدرش یاسر گویی از کشیدن زنجیر خفه شد. مادرش با تن نحیف و نزارش سرانجام با نیزهٔ ابوجهل مُرد.

عمار بر زانوهایش کوفت و هق‌هق گریه‌اش در خرابه پیچید. مادر پیرش را جلوی چشمانش شهید کرده بودند و او نتوانسته بود کاری بکند. تنها در آن دم از خود بی‌خود شد. تنش را با نعره‌ای چرخاند، چنان که سنگ از روی سینه‌اش در غلتید.

با خاطره تلخ مادرش، سرش را میان دست‌هایش گرفت و باز نالید: «آه، کاش تو هم می‌مردی عمار، و آن

با ناله کوتاهی چشم باز کرد. اتاق تاریک تاریک بود. خودش را جلو کشید. در باز بود. چهارچوب در را گرفت و به سختی سر پا ایستاد. بیرون را نگاه کرد. دوستش گوشهٔ ایوان آتش روشن کرده بود و مشغول درست کردن غذا بود.

— آه عمار! بیدار شدی. بیا اینجا روی تشکچه بشین. الان غذا آماده می‌شود. باید نیرویت را بازیابی! نه، باید بروم.

— کجا عمار! با این حال و روزت باید کجا بروی؟ — به خانهٔ محمد(ص). دو روز از این ماجرا گذشته. حتماً همه چیز را به او گفته‌اند. آه می‌بینی با خود چه کردم. از او خجالت می‌کشم، از پدر و مادرم نیز. دوستش جلو آمد.

— خودت را این قدر سرزنش نکن. تو مجبور شدی ایمانت را پنهان کنی و گرنه این مشرکان، این سگ‌های هار تو را نیز مثل پدر و مادرت — یاسر و سمیه — می‌کشتند. تو مجبور بودی برای نجات جاننت به بت‌هایشان اقرار کنی و به محمد ...

— نه، نه! من یار وفادار برای محمد(ص) نبودم و فرزند شجاعی برای پدر و مادرم. باید بروم و پیامبر را ببینم. پس چیزی بخور بعد. الان سر شب است. وقت بسیار مانده.

— باید بروم. غذا از گلویم پایین نمی‌رود. چوبی را عصای دستش کرد و لنگ‌لنگان از خانه بیرون زد.

حرف‌ها را بر زبان نمی‌آوردی!»

از جا بلند شد. راه افتاد. سرانجام به خانه پیامبر رسید. کوبه در را به صدا در آورد. در گشوده شد. علی (ع) فرزند نوجوان ابوطالب بود و دو نفر از یاران پیامبر که نگاهشان به بیرون بود. خدیجه همسر پیامبر از پنجره کوچک نگاه معصومش را غمگینانه به عمار داده بود. عمار عصا زنان و لنگان به اتاقی که پیامبر در آن بود، رفت. اشکش امان نداد حتی سلام کند. زانو زد و سر به خاک گذاشت. حق‌گريه‌اش بلند شد.

— ای رسول خدا چیزی بر زبان راندم که دلم برخلاف آن است و بر ایمانم سخت استوارم. پیامبر جلو رفت. او را بلند کرد. بوسیدش و با دست پر از مهربانی اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: «اگر بار دیگر تو را آزار دادند و خواستند که به من ناسزا بگوئی

همان را انجام بده.»*

— آه ای رسول خدا! تو چقدر بزرگواری!

یکی از دوستان پیامبر دست بر شانه عمار گذاشت. عمار به طرف او چرخید. ای عمار تو سختی‌های زیادی را تحمل کردی. به زودی به ما می‌پیوندي. اندکی صبر کن! عمار با نگاه بارانی‌اش لبخند زد.

*برخی به خاطر تسلیم ظاهری عمار در برابر کفار، او را سرزنش کردند و کافر دانستند و این سخنان به گوش پیامبر رسید و فرمود: «چنین نیست، بلکه سرابای عمار را ایمان فرا گرفته است.» تا اینکه این آیه نازل شد: «هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزید [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شود و دلش در ایمان ثابت باشد.» (نحل: ۱۰۶)



منبع

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی
۲. مجمع البیان، ج ۲

فروردین ۱۳۹۴

۲۹

فروردین

آسیاب بادی

سیدامیر سادات موسوی
تصویرگر: الهام محبوب

تاکنون به پره‌های توربین‌های بادی در مناطق بادخیز کشورمان توجه کرده‌اید؟ باد یکی از انرژی‌های پاک طبیعت است که می‌توانیم از آن برای نیازهای روزانه زندگی استفاده کنیم. امروزه این نیاز منجر به تولید برق می‌شود، اما در گذشته از آن در آسیاب‌های بادی استفاده می‌کردند.



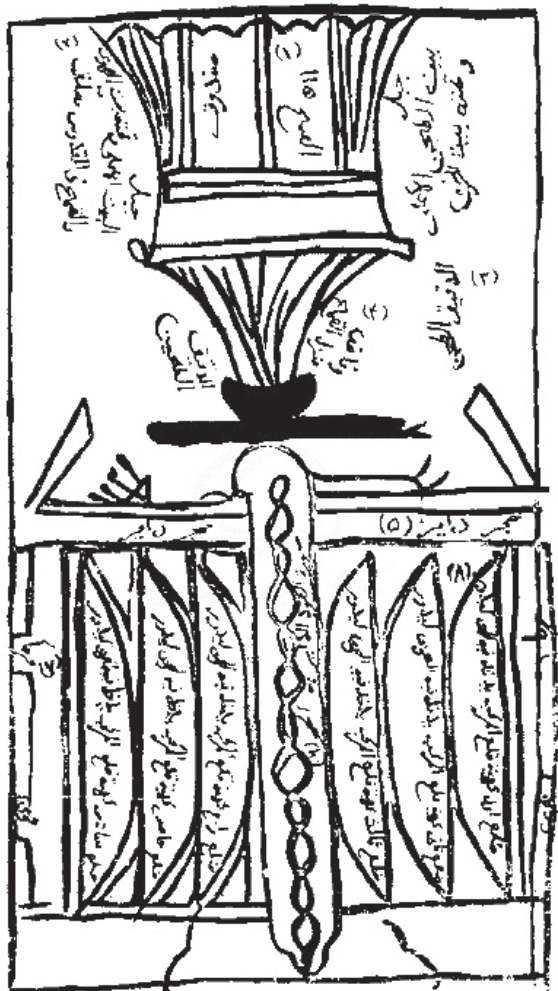
نیروگاه بادی منجیل
با توان ۱۰۰
مگاوات حدوداً ۹۰
درصد روزهای
سال، در منجیل باد
می‌وزد.

تاریخچه

ایران، خاستگاه اولین آسیاب‌های بادی در قلمرو کشورهای اسلامی بود. شواهدی وجود دارد که حتی پیش از اسلام نیز استفاده از آسیاب‌های بادی در ایران مرسوم بوده است. در برخی متون اسلامی مربوط به قرن سوم و چهارم هجری، اشاره شده است که مردم از این آسیاب‌های بادی استفاده می‌کرده‌اند. بسیاری از جهان‌گردان و سفرنامه‌نویسان قدیمی اشاره کرده‌اند که سیستان و برخی نواحی دیگر ایران، شاهد آسیاب‌های بادی فراوانی بوده‌اند. گزارشی وجود دارد که صد سال پیش وقتی شهر نهبندان دارای چهار خانه بوده است، ۷۵ آسیاب بادی داشته است.

شمس الدین محمد دمشقی

یکی از جهان‌گردان و جغرافی‌دانان دوره اسلامی است. او در سال ۶۵۴ق متولد شد و به کسب علوم و معارف مختلف پرداخت. معروف‌ترین کتاب او «نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر» نام دارد که دمشقی در آن به توصیف مناطق مختلف کره زمین، کشورها، رودها و کوه‌های مختلف پرداخته است. او در این کتاب به آسیاب‌های بادی سیستان اشاره می‌کند و تصویری از نحوه کار یکی از این آسیاب‌ها را ترسیم می‌کند.



تصویری که دمشقی از آسیاب‌های بادی سیستان آورده است.

در حوالی قرن ۷ قمری آسیاب‌های بادی فراوانی با چنین ساختاری در سیستان وجود داشته است.

گندم از این ناحیه به درون آسیاب ریخته می‌شود.

با چرخش پره‌ها، سنگ زیرین آسیاب به چرخش در می‌آید.

پره‌ها درون یک اتاقک قرار دارند که دو دریچه برای ورود و خروج باد دارد. باد از یک سمت وارد می‌شود و با چرخش پره‌ها از سمتی دیگر خارج می‌شود.



آسیاب‌های قدیمی باقی مانده در نشتیفان. نشتیفان شهری در جنوب شرقی استان خراسان رضوی است. همان‌طور که می‌بینید پره‌های بادی این آسیاب برخلاف آسیابی که دمشقی توصیف کرده است، در بالای ساختمان آسیاب قرار دارد.



دروازه‌های مرزی



زهرة کریمی



ترکیه

مرزهای غربی ۱۶۰۹ کیلومتر
بین ایران و ترکیه و عراق

عراق

ایران بیست و هفتمین کشور دنیا از نظر طول مرزهای زمینی است. کشور پهناور ما هم مرز دریایی و هم زمینی دارد. بیشتر از ۶۰۰۰ کیلومتر با کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکمنستان، ترکیه، ارمنستان، عراق و جمهوری آذربایجان مرز دارد و ۲۷۰۰ کیلومتر مرز آبی در دریای شمال (خزر) و جنوب (خلیج فارس و دریای عمان) دارد. وظیفه حراست و حفاظت از مرزها به عهده نیروی انتظامی و مرزبانان جمهوری اسلامی ایران است.

کویت

عربستان

نوردوز. کنار رود ارس

جلفا

بازرگان. آذربایجان غربی

بيله سوار. اردبیل

آذربایجان

رازی. خوی

خط آهن آسیا-اروپا
از مرز رازی می‌گذرد و در
شهرستان خوی قرار دارد

دریای خزر

آستارا. گیلان

مرز تهرچین. پیرانشهر

مرز خسروی. قصر شیرین

عبور و مرور مسافرائی
که قصد زیارت عتبات عالیات
را دارند.

مرز مهران

مرزهای زمینی بین کشورها گاهی به وسیله عوارض طبیعی مانند کوه، رود، بیابان و ... تعیین می‌شوند. مرز هوایی هر کشور نیز حریم‌های هوایی آن را تشکیل می‌دهند. ورود غیر قانونی هر نوع وسیله پرنده به حریم آن، نقض حاکمیت آن کشور است.

وقتی از امنیت و حاکمیت یک کشور صحبت می‌کنیم اولین چیزی که به ذهنمان می‌رسد مرزها و امنیت مرزی آن کشور است. مرز، نماد حاکمیت ملی کشور است. در روابط بین کشورها از نظر اقتصادی، فرهنگی و نظامی اهمیت بسیاری دارد. مرزها دروازه‌های ارتباطی یک کشور با کشورهای دیگر به خصوص همسایگانش هستند.

شلمچه

در زمان جنگ
تحمیلی نیروهای متجاوز
عراقی اولین بار از این نقطه
به ایران حمله کردند.

به طوری که همه کشورها قسمت زیادی از منابع مالی خود را صرف امنیت مرزی خود می‌کنند؛ به این ترتیب وارد شدن به مرزها و خروج از آنها بدون مجوز (ویزا) امکان ندارد.

خلیج فارس

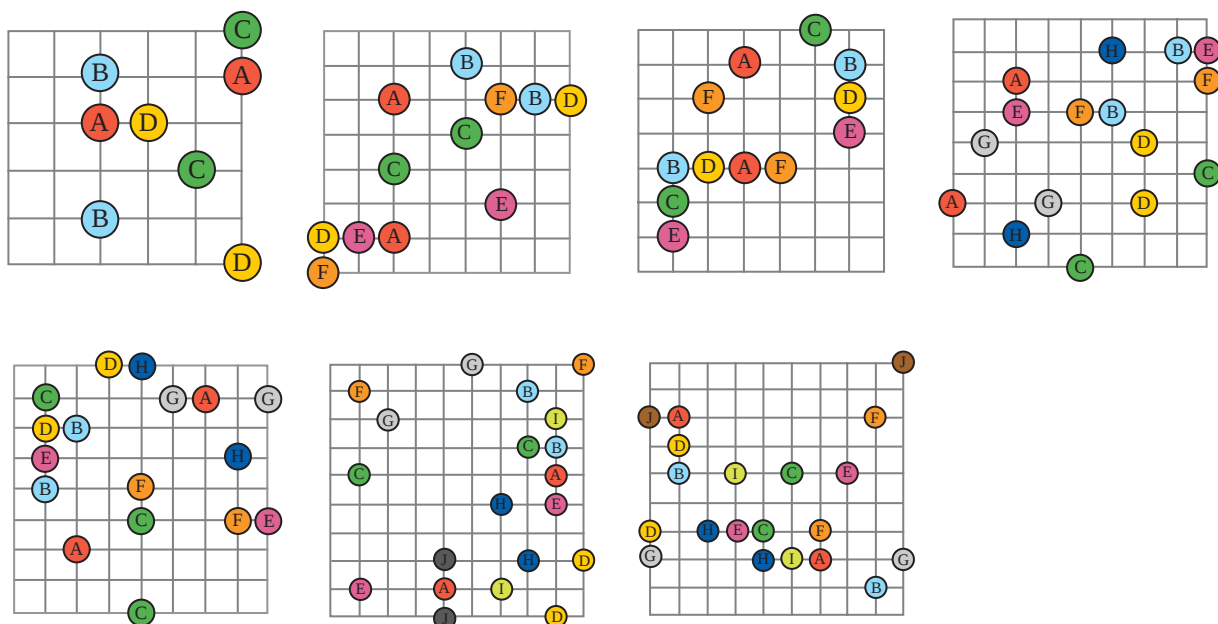
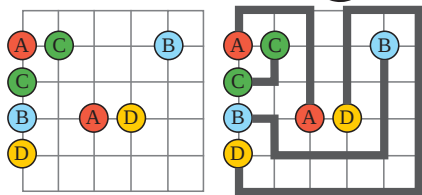
نرمش ذهن



حمیدرضا زیارتی

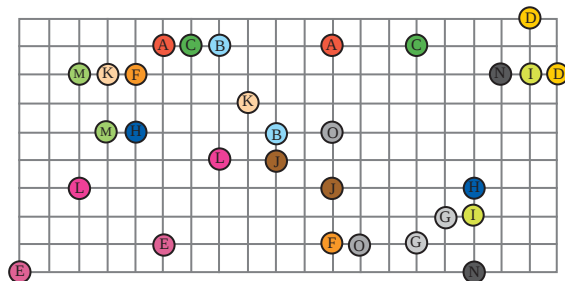
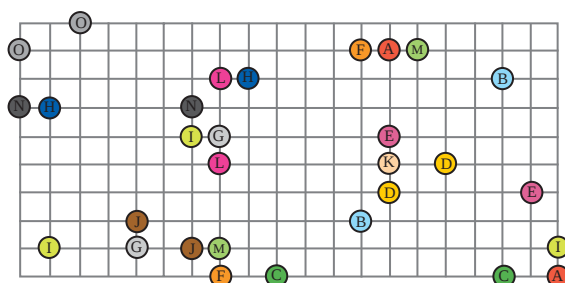
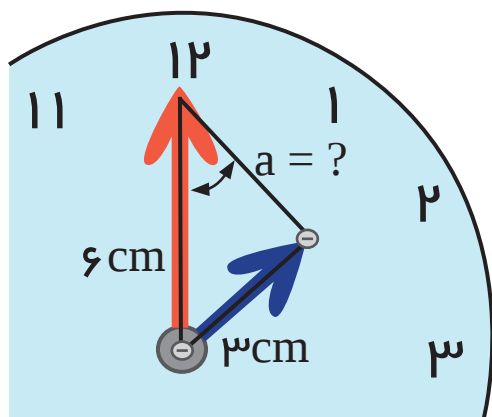
۱

در هر معما با حرکت از روی خطوط شبکه، هر دو حرف یکسان را به هم وصل کنید طوری که هیچ دو خطی از یک نقطه عبور نکنند. به مثال حل شده خوب دقت کنید:



۲

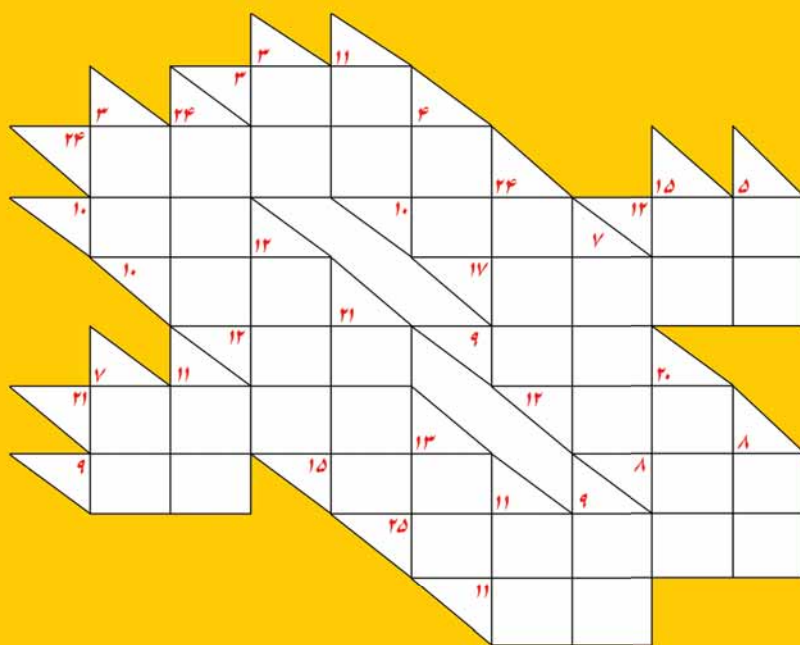
در شکل مقابل طول عقربه دقیقه شمار شش سانی متر و عقربه ساعت شمار سه سانی متر است. زاویه a چند درجه است؟



کاکورو

توضیح کاکورو

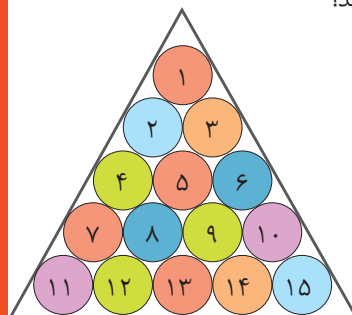
کاکورو یک بازی منطقی عددی زاپنی است که در سال‌های اخیر با استقبال روبه‌رو شده است. کاکورو را به شکل کنونی و به طور فراگیر روزنامه انگلیسی گاردین سال ۲۰۰۵ منتشر کرد. این بازی بسیار شبیه سودوکو است، با این تفاوت که شکل جدول آن می‌تواند به هر صورت تغییر کند و همچنین از جمع اعداد نیز در آن استفاده شده است.



نحوه حل جدول

هر جدول کاکورو چند سطر و ستون دارد و می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در سمت چپ هر سطر یا بالای هر ستون یک عدد نوشته شده که مجموع اعداد آن سطر یا ستون را نشان می‌دهد. برای حل جدول باید از بین اعداد ۱ تا ۹، اعداد مناسب را برای هر سطر یا ستون طوری انتخاب کنید که مجموع اعداد هر سطر یا ستون با عدد نشان داده شده در ابتدای آن یکسان باشد. دقت کنید که اعداد نوشته در هر سطر یا ستون نباید تکراری باشند.

همان‌طور که در شکل می‌بینید پانزده توپ بلیارد در یک قاب مثلثی قرار دارند، طوری که قاب مانع حرکت آنها شده است. حداکثر چند توپ را می‌توانیم از جای‌شان خارج کنیم به شرطی که هیچ یک از توپ‌های باقی‌مانده بازهم نتوانند حرکت کنند؟



چهار نفر در تیم‌های سه نفره، چهار مرتبه باید یک پروژه را انجام می‌دادند.

A با B با C، ۱۰ ساعت برای انجام پروژه زمان صرف کردند.

B با C با D، ۱۱ ساعت برای انجام پروژه زمان صرف کردند.

C با D با A، ۱۲ ساعت برای انجام پروژه زمان صرف کردند.

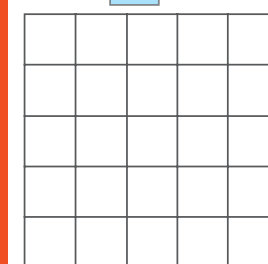
D با A با B، ۱۳ ساعت برای انجام پروژه زمان صرف کردند.

چه کسی از همه بهتر عمل کرده است؟
D (۴) C (۳) B (۲) A (۱)

می‌خواهیم تعدادی کارت مستطیل شکل را در صفحه ۵×۵ زیر قرار دهیم طوری که هر کارت درست دو مربع

خالی را اشغال کند. این کار را تا جایی که ممکن است ادامه می‌دهیم. حداکثر

چند مربع خالی باقی می‌ماند؟



بچه پیکان

آشنایی با ورزش دارت

مهدی زارعی

اولین بار، حدود ۱۴۰ سال قبل رشته دارت به عنوان یک مسابقه رسمی برگزار شد، البته شکل گیری دارت به قرن‌ها قبل از آن باز می‌گردد. در حدود ۸۰۰ سال قبل، نوجوانان انگلیسی مسابقه‌ای داشتند که در آن پیکان‌هایی را بدون کمک گرفتن از وسایل کمکی چون کمان، به سوی هدف پرتاب می‌کردند.



تعداد پرتاب‌ها

آغاز مسابقه دارت،

با پرتاب یک دارت از

طرف هر بازیکن (یا هر تیم)

انجام می‌گیرد. این پرتاب را میدل

می‌گویند. هر بازیکنی که پرتاب او به «میان خال» یا

مرکز تخته دارت نزدیک‌تر باشد، بازی را آغاز خواهد کرد. در هر راند مسابقه دارت، هر بازیکن سه بار حق پرتاب دارد. مجموع راندهای یک مسابقه را لگ یا «پارت» می‌گویند. تعداد پارت‌ها به نظر کمیته برگزاری مسابقات بستگی دارد. معمولاً مسابقات حذفی در مراحل ابتدایی از دو پارت تشکیل می‌شوند، اما در مراحل بالاتر، تعداد پارت‌ها افزایش می‌یابد. تعداد پارت‌ها عموماً عددی فرد است (۳، ۵، ۷ و...)؛ زیرا برنده مسابقه کسی است که تعداد بیشتری از پارت‌ها را به سود خود تمام کرده باشد.

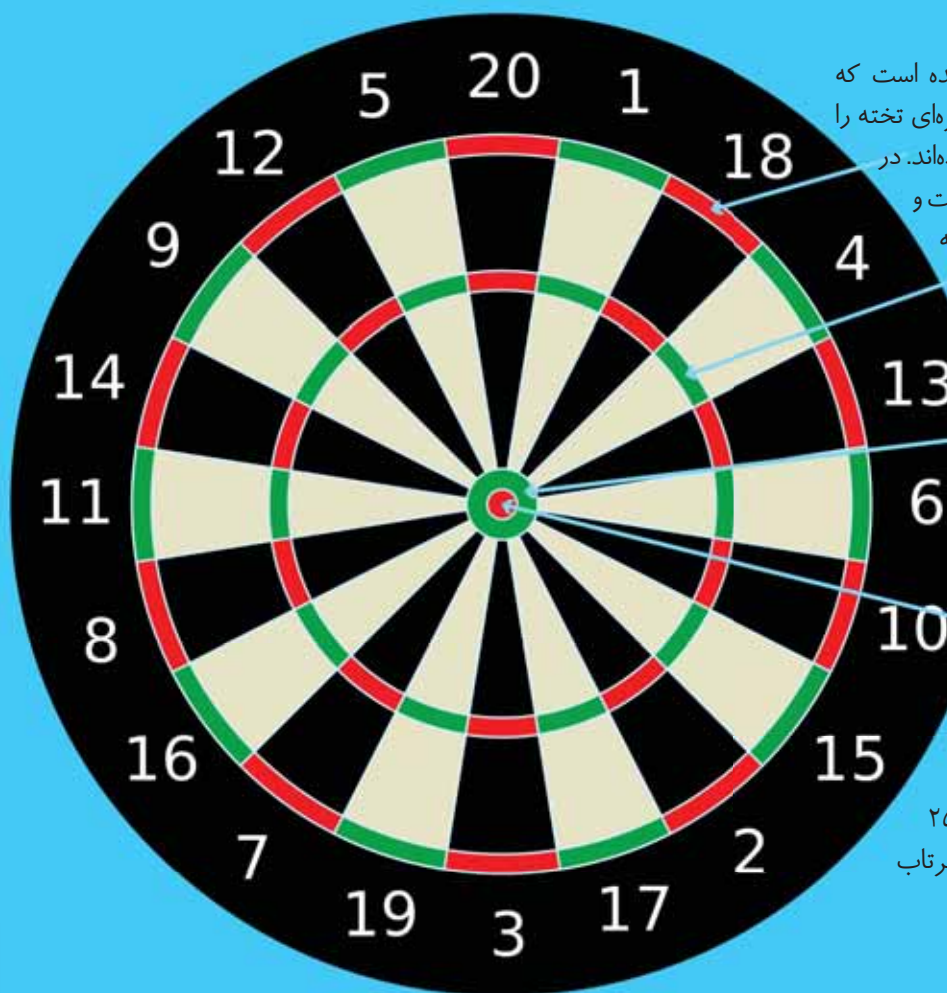
دارت در زمان‌های قدیم

در قرن ۱۴ میلادی، این مسابقه به سرگرمی اصلی سربازان جزیره تبدیل شد. سربازان درپوش بشکه‌های آب را هدف قرار داده، تیرهای خود را به سمت این اهداف دایره‌ای پرتاب می‌کردند. در آن زمان، بیشتر تمرینات با کمک گرفتن از کمان انجام می‌شد، اما از حدود ۵۰۰ سال قبل که جنگ‌های کمتری رخ داد، سربازان فرصت بیشتری برای تفریح پیدا کردند. به این ترتیب تیر و کمان کنار گذاشته شد، تیرها کوچک‌تر شدند و پرتاب این تیرها به هدف، با دست انجام شد. سرانجام سال ۱۸۹۶ «بریان کامرین» هدف دایره‌ای شکل را شماره‌گذاری کرد و برای هر قسمت دایره، امتیازی قرار داد و رشته دارت به شکل امروزی متولد شد.

تخته دارت

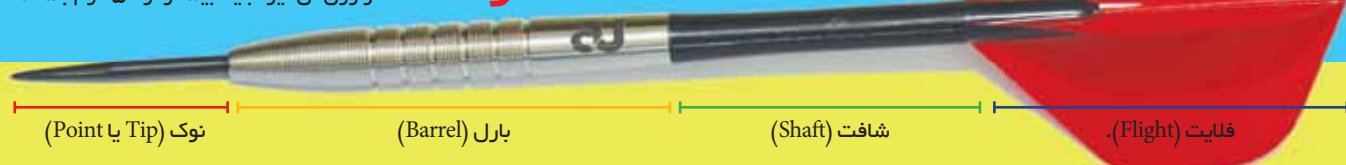
تخته دارت به شکلی طراحی شده است که میله‌های فلزی درون آن محدوده دایره‌ای تخته را به قسمت‌هایی مثلثی شکل تقسیم کرده‌اند. در انتهای هر مثلث، عددی نوشته شده است و برخورد دارت به آن مثلث، امتیاز نوشته شده در کنار مثلث را برای شرکت کننده به ارمغان می‌آورد.

هر مثلث با میله‌های فلزی به چهار قسمت تقسیم شده است. در هر بخش مثلثی شکل دو مستطیل کوچک وجود دارد. در صورت برخورد دارت با مستطیل کوچک انتهای دایره امتیاز آن بخش در دو، و در صورت برخورد آن به مستطیل کوچک وسط هر مثلث، امتیاز در سه ضرب می‌شود. در مرکز تخته دارت دو دایره کوچک وجود دارد. برخورد دارت با دایره بزرگ‌تر امتیاز ۲۵ و با دایره مرکزی امتیاز ۵۰ را برای پرتاب کننده به ارمغان می‌آورد.



طول دارت نباید بیشتر از ۳۰/۵ سانتی‌متر و وزن آن نیز نباید بیشتر از ۵۰ گرم باشد.

قسمت‌های مختلف دارت



دارت در ایران

ورزش دارت در ایران از شهریورماه ۱۳۸۳ کار خود را زیر نظر فدراسیون تیراندازی با کمان آغاز کرد. مسابقات این رشته را انجمن دارت ایران برنامه‌ریزی می‌کند که در حال حاضر زیر نظر فدراسیون انجمن‌های ورزشی است و از سال ۱۳۸۵ عضو فدراسیون جهانی دارت شده است. سایت انجمن دارت ایران عبارت است از: <http://dartsiran.com/fa>

تیم ملی دارت ایران اولین بار در شهریور ۱۳۸۵ برای شرکت در مسابقات دارت آسیا و اقیانوسیه به مالزی سفر کرد. در این رقابت‌ها «سحر ظهوری» با پیروزی بر دو ورزشکار ژاپنی به مرحله نهایی راه یافت و سرانجام نایب قهرمان آسیا و اقیانوسیه شد.

تعداد شرکت‌کننده‌ها

رقابت‌های انفرادی (مسابقه دو نفر با یکدیگر)
دو نفره (مردان، زنان یا مختلط)
تیمی (۳ نفره) برگزار می‌شود.
اعضای هر تیم باید لباسی یکسان بپوشند.

چگونه دارت را پرتاب کنیم

پرتاب با دست راست: باید پای راست را جلو بگذاریم.
پرتاب با دست چپ: باید پای چپ را جلو بگذاریم.
و با دقت به سمت تخته دارت پرتاب می‌کنیم.

باغ وحش با مليله

بیچ و بساز، هم هنر است و هم راهی است به سوی خلاقیت و سرگرمی در این شماره با روش ساخت این شکل‌ها آشنا خواهید شد. می‌توانید با بهره بردن از خلاقیت خود شیوه ساخت حیوانات دیگر را کشف کنید.



وسایل لازم:

✂ نوارهای مليله کاغذی، این نوارهای کاغذی، بلند و با عرض نیم یا یک سانت هستند. شما می‌توانید آنها را با مراجعه به سایت www.mamliekaghaz.com یا از فروشگاه‌های کانون پرورش فکری یا از فروشگاه‌های نوشت افزار تهیه کنید یا خودتان کاغذ را برش دهید.

✂ ابزار مليله کاغذ، به نام پیچک که سر آن شکافی دارد و می‌توان با آن نوارهای کاغذی را پیچاند و شکل داد.

✂ چسب چوب

✂ خلال دندان یا چوب کبریت



ساختن سر:

اگر این ابزار را در دسترس ندارید خودتان با شکاف دادن سر خلال دندان آن را درست کنید.

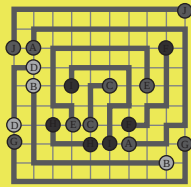
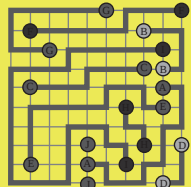
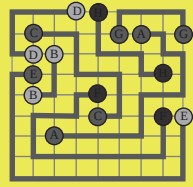
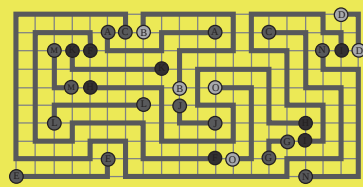
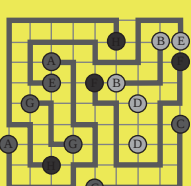
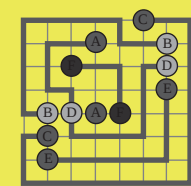
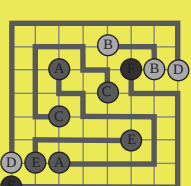
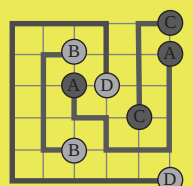
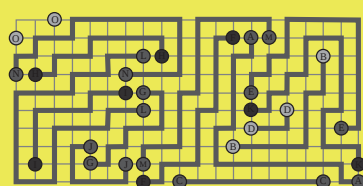


ابتدا نوار مليله کاغذی آبی را به نوار سفید و مشکی (یا سورمه ای) بچسبانید.

و آن را به دور پیچک محکم بپیچید. برای این کار ابتدا نوار مليله کاغذی را در شکاف پیچک قرار دهید.

انتهای نوار را با کمی چسب چوب یا چسب ماتیکی به دایره بچسبانید. با کمک انگشت شست و به آرامی وسط دایره‌ها را کمی فشار دهید تا تقریباً به شکل نیم کره در بیایند.

داخل نیم کره‌ها را با چسب چوب کاملاً پر کنید تا کارتان محکم شود دو نیم کره را به هم بچسبانید.



سرگرمی با سنج

۱



پس از انجام دادن هر مرحله آن را با چسب محکم کنید تا در ادامه کار به مشکل برخوردید و در اثر فشار یا ضربه‌ای کوچک قسمت‌های قبلی از هم جدا نشود. چسب را طوری استفاده کنید که کار تمیز بماند.

ساخت بال‌های حشره

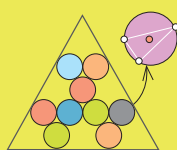
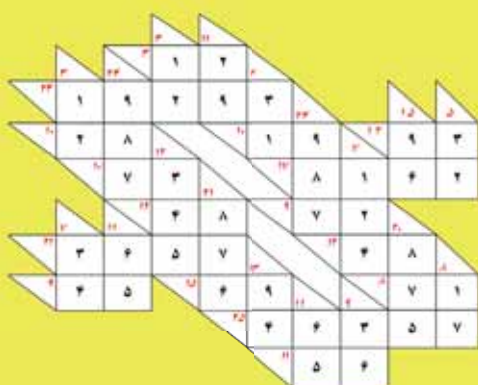
نوارهای کاغذی را با رنگ‌های دلخواه یا مطابق شکل، دایره‌وار ولی شل پیچید. سپس آنها را با انگشت حالت دهید و به شکل بال در آورید. قطعات ساخته شده را مطابق نمونه به یکدیگر بچسبانید.

ساخت پاهای حشره

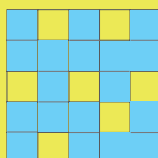
نوار کاغذی را به شکل مخروط همانند شکل پیچید. از این مخروط شش عدد درست کنید. درون آنها را چسب بریزید با کمک انگشتان به آرامی کمی آنها را خم کنید و به بدن حشره بچسبانید.

ساخت بدن

بدن همانند سر حشره ساخته می‌شود. چندین نوار ملیله کاغذی را به هم بچسبانید و آنها را به صورت یک دایره بزرگ پیچید. آن را کروی و برجسته کنید. بعد بگذارید خشک شود.



۵

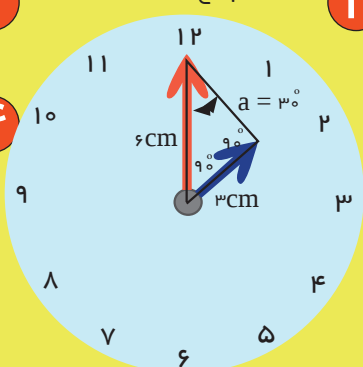


حداکثر شش توپ را می‌توان برداشت. در واقع اگر مرکز یک توپ، داخل چندضلعی قرار داشته باشد که توسط نقاط تکیه‌گاه توپ ساخته شده‌اند، آن توپ نمی‌تواند حرکت کند.

پاسخ: C

راه حل اول: از مقایسه تیم ۱ و ۲ متوجه می‌شویم وقتی D به جای A کار کرده، مدت زمان کار یک ساعت افزایش پیدا کرده، پس A از D بهتر است و
راه حل دوم: در هر تیم یک نفر غایب بوده، وقتی C غایب بوده کار دیرتر از موارد دیگر طول کشیده!

پاسخ: ۳۰ درجه





املت کدو

اعظم اسلامی
عکس: اعظم لاریجانی



طرز تهیه

- گوجه فرنگی ها را بشویید و حلقه حلقه کنید.
- کدوها را بشویید و با پوست حلقه حلقه کنید.
- در ظرفی تخم مرغ را با همزن یا چنگال خوب هم بزنید تا صاف و یک دست شود. نمک و فلفل قرمز را به آن اضافه کنید.
- سپس روغن را در تابه بریزید و بگذارید روی اجاق تا گرم شود. هر دو طرف کدوها و گوجه فرنگی ها را با روغن کم، سرخ کنید.
- مخلوط تخم مرغ را روی گوجه فرنگی ها و کدوهای سرخ شده بریزید.
- در تابه را بگذارید تا با شعله کم بپزد. حالا املت را با کمک بزرگ ترها برگردانید تا روی دیگر آن هم بپزد.

مواد لازم	مقدار	میزان
گوجه فرنگی	۲	عدد
کدو سبز	۲	عدد متوسط
تخم مرغ	۳	عدد
روغن	۲	قاشق غذاخوری
نمک و فلفل قرمز	به میزان لازم	

